أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 در این فقرات حدیث عنوان از امام صادق علیه‌السّلام بودیم كه حضرت به عنوان می‌فرمایند كه سه مطلب مربوط به حلم است، حلم به معنای خویشتن‌داری و بردباری و توقف در جایی كه انتظار اقدامی از انسان می‌رود. و معمولا افراد در این گونه موارد از خود عكس العمل‌هایی را نشان می‌دهند، مسائلی را بروز می‌دهند، امام علیه‌السّلام در این موارد می‌فرمایند انسان حلم داشته باشد و مانند سایر افراد اقدامی نكند، سخنی بر زبان نیاورد، كاری را كه مناسب نیست انجام ندهد.

 می‌فرمایند فَمَنْ قَالَ لَكَ: إنْ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتَ عَشْرًا یعنی اگر یكی به تو بگوید كه اگر به من یك مطلب بگویی، یك حرف بزنی، ده تا پاسخت می‌دهم! شما در پاسخ بگو إنْ قُلْتَ عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً اگر شما ده تا گفتی حتی یكی را هم از من نمی‌شنوی! و كسی كه شما را شتم كند و سخن به درشتی بگوید، به او بگو إنْ كُنْتَ صَادِقًا فِيمَا تَقُولُ فَأَسْأَلُ اللَه أَنْ يغْفِرَلِى‌ اگر در آنچه كه می‌گویی صادق هستی و این نسبتی كه به من می‌دهی درست است، از خدا می‌خواهم كه من را ببخشد، در مقام جواب برنیایی، نیایی بگویی كه وقتی حرف می‌زنی خودت هستی و فلان، یا مثلا این طرف و آن طرف‌ وَ إنْ كُنْتَ كَاذِبًا فِيمَا اگر این مطلبی را كه می‌گویی صحیح نیست و مناسب با من نیست‌ فَاللَه أَسْأَلُ أَنْ يغْفِرَ لَكَ‌ از خدا می‌خواهم كه تو را ببخشد، بالاخره تو هم خطاكار هستی، سوم‌ وَ مَنْ وَعَدَكَ بِالْخَنَى فَعِدْهُ بِالنَّصِيحَةِ وَ الرَّعَآءِ كسی كه با تو به مطلب ناشایست و سخن ناروا با تو برخورد كند تو او را با نصیحت و رعایت و اینها پاسخ بده.

 خب این مطالب سه گانه‌ای كه امام علیه‌السّلام به عنوان می‌فرمایند جداً می‌توان آنها را مهمترین اصل یا یكی از اصول بسیار مهم در مسائل شخصی و مسائل اجتماعی و در مسائل سلوكی به حساب آورد. واقعا اگر به بعضی از این مطالبی كه امام علیه‌السّلام می‌فرمایند عمل می‌كردیم وضع ما به این كیفیت بود؟ این ارتباطات به این وضعیت بود؟ این مسائل به این نحو بود؟ در اینجا خیلی مطلب هست كه شایسته است كه به تك تك آنها نه اینكه فقط گوش بدهیم، بلكه عمل كنیم و پایدار باشیم و متعهد و ملتزم باشیم.

 مطالبی را كه انسان می‌شنود، آیا همه آنچه را كه می‌شنود صحیح است؟ آیا آنچه را كه می‌شنود واقعیت دارد؟ یا اینكه ممكن است اصلا واقعیت نداشته باشد؟ اگر قرار باشد كه ما از نقطه نظر رعایت این مطالب در سطح بقیه افراد عمل كنیم پس فرق بین ما و آنها چیست؟ هر كس یك مطلبی می‌شنود بعد بلند می‌شود و همه جا می‌گوید! خب بقیه هم همین هستند دیگر، خب ما اسم خودمان را سالك گذاشتیم مثلا. یا اینكه خب انسان باید تحقیق كند و به یقین برسد، به یقینی كه الان شما یقین دارید كه در این مجلس هستید و رفیق كنار دست خود را می‌بینید و می‌شناسید، به این مرتبه اگر انسان برسد آن وقت جای این است كه روی كلام تامل كند. نه اینكه یك مطلبی را آدم می‌شنود فلانی گفت پس بنابراین بلند شود برود به این بگوید، به آن بگوید:

 فلان رفیق راستی خبر داری فلانی چه گفته؟ راستی خبر داری آن یكی گفته؟ بابا آن اصلا به خوابش هم نمی‌بیند حالا تو داری به او می‌گویی راستی خبر داری ...؟ راستی خبر داری ...؟ یعنی چی؟ آخر چطور انسان به این راحتی هر مطلبی را و هر چیزی را كه می‌شنود باید روی آن اقدام كند؟ خب بالاخره یك تفاوتی در اینجا باید لحاظ شود دیگر!!

 حالا اگر این مطلب مطلب صحیح و واقعی و یقینی بود، مگر انسان باید بگوید؟ مگر گفتن دارد؟ مرحوم آقا بارها می‌فرمودند ما كُلُّ ما يعلَمُ ان يقَال‌[[1]](#footnote-1) این عبارت را بنده خیلی از ایشان می‌شنیدم. هر چیزی را كه می‌دانی كه نباید بگویی! نه اینكه هر چیزی را كه دروغ است برو بگو! حالا ما دروغ را می‌رویم می‌گوییم، آنچه كه خلاف است را می‌رویم پخش می‌كنیم، آنچه كه اصلا اصل ندارد، نه اصل دارد، نه فرع دارد، نه ...، این مطالبی را كه امام علیه‌السّلام در اینجا به عنوان می‌فرمایند خیلی مطالب عجیبی است ها، یعنی یك مطلبی است كه همه ما و بیشتر از همه خود بنده باید به این مطالب توجه كنیم و ببینیم كه میزان تكلیف و مسئولیت ما در قبال مطالبی كه می‌گوییم چیست. آیا ما هر مطلبی را كه می‌بینیم و می‌شنویم وظیفه داریم بگوییم؟ این وظیفه را كی بر عهده ما گذاشته؟ جبرئیل گذاشته؟ آمده بال زده گفته جناب آقای فلان شما موظف هستید این مطلب را كه شنیدید بلند شوید فردا بروید پخش كنید؟! نه او یك همچنین كاری نكرده.

 چه اشكال دارد انسان اگر یك مطلبی را می‌شنود در دل خودش نگه دارد؟ این چه عیبی دارد؟ این به كجای دنیا برمی‌خورد؟ از امشب تصمیم بگیریم ها. كسی كه به عهده ما نگذاشته، می‌گویند آقا گذاشته، بنده یك همچنین تكلیفی را تحمیل نكردم به كسی: آقا شما هر حرفی را كه شنیدی موظف هستی فردا بروی پخش كنی! بزنی در اینترنت كه همه استفاده كنند! همه دنیا بیایند از این حرف ... كی همچنین تكلیفی گذاشته؟ می‌شود ما از امشب یك تصمیم بگیریم؟ ذهن خودمان را از تكلیفی كه تا بحال در ذهنمان بود پاك كنیم، از امشب دیگر هیچ تكلیفی نداریم، می‌شود یا نمی‌شود؟ می‌شود دیگر، چرا نمی‌شود؟ ما تا حالا هزار تا تكلیف ... ما مكلف هستیم! وظیفه شرعی داریم! جبرئیل بر ما وحی می‌كند! اسرافیل بر ما لوح می‌فرستد! اگر این را نگوییم نظام دین و شریعت و همه چی بر باد می‌رود! این چیزهایی كه تابحال ما اینطوری بودیم و اینجوری هستیم رودربایستی نداریم كه: آقا نمی‌شود، تكلیف شرعی است! كی این تكلیف را بر گردن تو گذاشته؟ خب بگو دیگر! بعد می‌بینی آقا ذهن مبارك و نفس شریف آمده خودش این تكلیف را برای خودش ایجاد و خلق كرده. آقا كارخانه، این كارخانه می‌آید خودش تكلیف درست می‌كند و مطلب درست می‌كند. مثل همین چیزهایی كه همه جا داریم می‌بینیم دیگر، آقا وظیفه شرعی است! فلان مطلب وظیفه شرعی است و باید گفت! وظیفه شرعی است ...!

 این بزرگانی كه ما با آنها رفت و آمد داشتیم تابحال و همیشه آنها را در سكوت می‌دیدیم، آیا این به چه علت بود؟ می‌دیدیم اینها ساكت هستند، هزار تا حرف در ذهنش و در فكر و مغزش است یكی را نمی‌گوید. بارها می‌شد ما بعد از سالها متوجه یك مطلبی می‌شدیم كه این مثلا چند سال پیش اتفاق افتاده و ما اصلا این را از پدرمان نشنیده بودیم و تعجب می‌كردیم ا یعنی ما هم نامحرم هستیم؟ نه ما نامحرم نبودیم، حالا البته خب شاید در آن حدی كه‌ الامُورُ مَرهُونَةٌ بِاوقَاتِها[[2]](#footnote-2) هر چیزی را كه نمی‌شود گفت، ولی دلیل این كه در آن موقع بیان نمی‌شود چون مفاسدی دارد، چون مطالبی دارد كه من كه حتی فرزند ایشان هستم در آن موقع این را نباید بدانم و بعد از گذشت سالها متوجه می‌شوم كه عجب، عجب، یك همچنین چیزی بوده و ما این را نشنیدیم و بعد هم آن قضیه خودش منتفی شده، یعنی دیگر آن مسئله منتفی شده و رفته و دیگر حالا فهمیدن و نفهمیدنش دیگر تفاوتی ندارد، هیچ اشكالی ندارد حالا چه بدانیم چه ندانیم. و آن ظرفیتی كه برای شنیدن هست آن ظرفیت الان پیدا شده نه آن موقع، این مهم است، و حالا كه این ظرفیت پیدا شده، حالا اگر این را بشنویم هیچ مسئله‌ای اتفاق نمی‌افتد. ولی اگر همین را چند سال پیش شما می‌شنیدید شاید برای شما مشكل پیدا می‌شد، مطلبی پیدا می‌شد در ذهنتان نمی‌توانستید آن را هضم كنید، بله؟ خیلی از مطالب همینطور است، خیلی از مسائلی را كه ما می‌شنویم و به گوشمان می‌خورد همین قسم است.

 اگر انسان یك حرفی را شنیده خب از دو حال خارج نیست یا این حرف راست است یا دروغ است، اگر دروغ است پس دیگر ناراحتی ندارد شما چه كار باید بكنید؟ چرا ما در یك وضعیتی هستیم (خب این یك مشكلی است كه باید به این برسیم) كه اگر یك حرفی را می‌شنویم نمی‌اندازیم در آن كفه ترازو كه شاید دروغ است، می‌اندازیم در این كفه كه نخیر راست است، این از چه قضیه‌ای ناشی می‌شود؟ و به كجاها برمی‌گردد و چه سر نخ‌هایی به دست انسان می‌دهد؟ آقا اگر یك مطلبی را ما می‌شنیدیم نظیر این را كه مربوط به یكی از افراد خود ما و نزدیكان خود ما بود آیا باز هم می‌انداختیم در كفه‌ای كه راست است یا نه آنجا دیگر می‌انداختیم در كفه‌ای كه این حرف دروغ است؟ در حالی كه حرف یكی است، مطلب یكی است، مفهوم و محتوا یكی است. این كه ما در آنجا می‌اندازیم كه این راست است و بعد هم بلند می‌شویم روی آن اقدام می‌كنیم، عكس العمل به خرج می‌دهیم، به این می‌گوییم و به آن می‌گوییم و فتنه به پا می‌شود، مسائل و قضایا درست می‌شود. اما اگر همین قضیه مربوطه اصلا دروغ است و حرفش را هم نزن و فوری كات می‌كنیم و می‌بندیم و می‌گذاریم كنار این برای چیست؟ این ناشی از خودِ اصل مسئله ای است كه در خارج است یا برمی‌گردد به یك چیزهای دیگر؟ چون هر دو مطلب یكی است پس مربوط به خارج نیست، مسئله یكی است، منتهی در دو ظرف گفته شده، در دو مورد متفاوت این قضیه گفته شده، در آنجا حمل می‌كنیم بر اینكه راست‌

 است و بعد رویش عكس العمل نشان می‌دهیم و در اینجا می‌گوییم مثلا فرض بكنید كه خلاف است و انجام نمی‌دهیم.

 این حالت حالتی است كه امام علیه‌السّلام می‌فرمایند باید این مسئله را به حساب بیاورید، تمام این سه فقره‌ای كه امام علیه‌السّلام نقل می‌كنند ریشه و اصلش به این مسئله برمی‌گردد كه به خودت بنگر، هم در قضیه اول، اگر كسی بگوید كه فرض بكنید كه یك حرف اگر بزنی ده تا جوابت می‌دهم! هیچ كاری نداشته باش كه این چه گفته، به خودت نگاه كن كه خودت در اینجا، در نفست چه موضوعی داری، چه مسئله‌ای داری؟ چقدر این به تو می‌خورد؟ چقدر این به تو مربوط می‌شود؟ این هیچی مربوط نمی‌شود اصلا و ابداً، آنچه كه مربوط می‌شود به این عبا مربوط می‌شود، همین، همین عبای قهوه‌ای كه دارید می‌بینید، به اینجا (خود انسان) هیچی ربطی ندارد، حتی به قبا هم نبود وگرنه اگر این را هم می‌گفتند می‌گفتم نه همین پشم رویش، اصلا، بعد به رنگ این بخورد حتی، نه حتی به خودش هم نمی‌خورد.

 مطالبی را كه به انسان می‌گویند نسبت می‌دهند، خیلی خیلی بخواهد نفوذ داشته باشد خیلی بخواهد نمی دانم تاثیر داشته باشد، می‌خورد به این عبا، حتی به قبا ... مرحوم آقا می‌فرمودند این حرفهایی كه فلانی زده فقط به این عبا و قبا خورده، من می‌گویم نه آقا فقط به عبا خورده به قبا هم نمی‌خورد. اینقدر یعنی ارزشی ندارد كه حتی بیاید نفوذ به قبا بكند، اگر خیلی ارزش داشته باشد ...، وقتی اینطور است پس من چرا تحت تاثیر قرار بگیرم؟ چرا من به هم بریزم؟ چرا من ناراحت بشوم؟ این قبا خودش همه چیز را تحمل می‌كند و قابلیت این را دارد كه هر كسی هر چیزی می‌گوید می‌آید می‌خورد به این و نفوذ دیگر نمی‌كند.

 امام دارند به ما اینطور یاد می‌دهند، می‌گویند نگذار از عبایت عبور بكند و به قبایت بخورد و بعد به پیراهن داخل و بعد به استخوان و گوشت و برود داخل و برود به ذهنت و به نفست، هی برود، بابا جلویش را بگیر، خودت داری هُلش می‌دهی آن تو، این می‌تواند در همین ابتدا بایستد، می‌تواند در همین ابتدا توقف كند، تو دیگر نیایی فرو كنی. مثل آمپول اینقدری! كه فرض بكنید می‌توانی یك سانتش را در عضله فرو كنی یا می‌توانی تا ده سانت ... خودت بابا داری فرو می‌كنی، خب با یك سانت هم كار برمی‌آید و درست می‌شود، تو دیگر فشار نده، خودت داری این حرف را هی به خودت تحمیل می‌كنی و خودت داری تاثیر سوء را بر خودت ایجاد می‌كنی، آن یك حرفی فقط از دهانش درآمد تمام شد، یك حرفی فقط از قلمش سر زد تمام شد، دیگر بقیه اش با تو است، این دیگر بقیه اش به خودت مربوط است، امام می‌فرماید او اشتباه كرده یا نكرده، به او چه كار داری؟ او خودش می‌داند و خدای خودش، خودش می‌داند و تكلیف خودش، خودش می‌داند و تفكر خودش، خودش می‌داند و ظرفیت خودش، بقیه چی؟ حالا كه این رفت در گوش حالا شما بلند می‌شوی رویش چه كار می‌كنی؟ مانور می‌دهی، چرا دیگر مانور می‌دهی؟ این دیگر مانور مربوط به او نیست، این مربوط به شماست، دیگر مانور دادن ندارد، لذا قشنگ بزن به عبا و شب هم راحت سرت را بگذار روی متكا و دِ بخواب و خُرّ و پفت برود به هوا، انگار نه انگار حرفی شنیدی و انگار نه انگار حرفی به گوشت رسیده، بگیر

 بخواب، خواب هفت پریان و چه می‌دانم هفت پادشاه و هفت پریان هم ببین و بعدهم بلند شو و خلاصه به تهجد و مسائل دیگر بپرداز.

 اما اگر آمدی این مطلب را در ذهنت بردی شب موقع خوابیدن رویش مانور دادی: این چه می‌شود؟ آن چه می‌شود؟ این كجا می‌رود؟ فردا صبر كن چی كار بكنم! حسابش را برسم! به فلانی بگویم! به آن بگویم! سمینار بدهم! كنفرانس بدهم! چكار بكنم! بابا اصلا همه را خراب كردی، ریختی همه را به هم، همه را از بین بردی آقا! پس سلوكت چی شد؟ پس راهت چی شد؟ پس نفست چی شد؟ پس مراقبه ات چی؟ كشك و پشم و ... اینها كه همه می‌گفتند چی شد؟ این مراقبه‌هایی كه بزرگان می‌گفتند اینها برای همین موقع است، وگرنه آدم در همین زندگی عادی نه چیزی بشنود، نه چیزی ببیند، مراقبه از چه می‌خواهد بكند؟ مراقبه ندارد دیگر، این كه می‌گویند مراقبه برای اینجاست، اینجا بیا به كار ببر، اینجا بیا ازش استفاده كن، اینجا بیا تا از این رد شوی، از این پل بیایی رد شوی، از این مسئله عبور كنی، توجه می‌كنید؟ و از اینجا بگذری، نفست را كنار نگهداری.

 لذا امام می‌فرمایند اگر طرف می‌گوید اگر یك حرف بزنی ده تا می‌شنوی فوراً بزن به لباس خودت این را كه آقاجان هیچ ناراحت نباش اگر تو ده تا، حالا حضرت گفتند ده تا وگرنه صد تا، هزار تا حالا هر چی، منظور این است كه مبنا این است اگر هزار تا هم بگویی همین هزار تا به عبای من خورده، من كاری بهت ندارم، من كاری به تو ندارم، من كاری به تو ندارم.

 تو بر اساس توهمات و تخیلات خودت این مطلب را گفتی و من كه خودم را در تحت توهمات و تخیلات تو پایین نمی‌آورم، اگر بیاورم پایین باخته ام، من از توهمات و تخیلات می‌خواهم خودم را بالا بكشم، خب این كه همان شد. میخواهم خودم را به كلیت برسانم، خودم را به عقلانیت برسانم، اگر قرار بشود ... چون این چیزی كه تو می‌گویی خب بر اساس توهمات است، خب این كه مشخص است، این كه در آن شكی نیست، تو براساس عقلانیت كه نیامدی این حرف را بزنی، خیال بوده و براساس شنیده‌های این و آن، آمدی برای ما یك چیزی بار كردی خیلی خب ممنون، خب حالا این باری كه كردی اگر قرار شد من هم بیایم جواب تو را بدهم خب پس من هم آمدم براساس همان توهمات و همان تخیلات به همان مقابل و به همان میزان آمدم پایین و از آن انسانیت به حیوانیت سقوط كردم، سقوط كردم به حیوانیت. پس بنابراین من هیچ وقت نمی‌خواهم خودم را ساقط كنم، من هیچ وقت نمی‌خواهم خودم را پایین بیاورم، من باید حركت كنم، من باید عبور كنم، من باید از جزئیت رد بشوم، من باید به كلیت برسم، من باید از این حرفها دربیایم خب كی باید دربیایم؟ كی باید دربیایم؟

 خیلی عجیب است ها، واقعا از ابتدای این حدیث شریف عنوان همه اش این در ذهن من بود كه كی به این فقره می‌رسیم تا روش و شیوه بزرگان را و مسیر بزرگان را تا آنجایی كه در تحت علم قاصر ما هست، در ارتباط با آنها برای رفقا و برای دوستان عرض كنیم، كه اصلا آنها چطور بودند و در چه وضعی بودند.

 یك وقت خدمت مرحوم آقای حداد رضوان اللَه علیه نشسته بودیم، در یكی از شبهای محرم، همان سالی كه مشرف شدیم به اعتاب مقدسه در خدمت مرحوم آقا و اخوی مكرم. در آنجا اصلا صحبت‌های آنها در یك عالم دیگری بود، در یك فضای دیگری بود، آنجا یك نفر گفت كه فلان شخص یك همچنین مسئله‌ای را گفته مثلا اینها عمر افراد و اینهایی كه دور و برشان هستند و مرتبط هستند را ضایع می‌كنند و تضییع می‌كنند و چیزی دست آنها نمی‌دهند و بعد هم به این مطالب سرشان را گرم می‌كنند و خلاصه ماحصلی برای آنها پیدا نمی‌شود. اصلا ایشان در آن [حال‌] گفتند آقا اصلا این حرفها برای چیست؟ این حرفها را چرا شما می‌زنی كه ما را بخواهی ...، بگذار حرفمان را بزنیم، صحبت‌مان را بگذار بكنیم، اصلا برای چه شما یك همچنین مطلبی را مطرح كردید؟ یعنی اصلا واقعا نظرشان این بود كه حیف نیست یك همچنین فضایی كه ما الان در آن قرار داریم و رفقایی كه الان دور و برمان هستند و با آنها مرتبط هستیم، یعنی حتی همین جا، در همین مجلس، و ذهن‌ها رفته همه به یك سمت، روح‌ها و نفس‌ها همه رفته به آن عالم معنا و عالم بهجت و عالم مستی، یك دفعه شما می‌آیی یك چیزی را اصلا مطرح می‌كنی و ما را می‌كشی پایین، اصلا بیا در جزئیت. حالا درست هم باشد، اصلا گفتن دارد؟ توجه می‌كنید؟ یعنی اصلا سالك نباید خودش را در این فضاها گیر بیندازد و متوقف كند، باید بگذرد، از این مسائل باید رد شود و نگذارد در وهله اول كه اصلا به گوشش برسد. برای چه؟ خیلی از اوقات شده كه گاهی وقتی كه بعضی از دوستان می‌آیند ... می‌گویم آقا حالت خوب است؟ دیشب كی خوابیدی؟ چی خوردی؟ شامت چی بود؟ اصلا نمی‌گذارم حرف بزند. می‌گویم آقا برو، آقا چه می‌خواهی بگویی؟ اصلا آدم باید بیاید فكرش را و ذهنش را در این به اصطلاح مطالب بیاورد؟

 و این مسئله، خیلی مسئله مهمی است، البته خب این مطالب زیاد است انشاللَه هر وقت خداوند توفیق داد در جلسات آتی راجع به این مسائل صحبت می‌شود، ولی این نكته بسیار مهم، نكته اولی، كه انسان باید بداند و این را همیشه در ذهن خودش داشته باشد به عنوان یك اصل كلی كه مطالبی را كه می‌شنود یا مطالبی را كه می‌بیند احساس بكند بین او و بین این مطالب یك دیواری بنا نهاده اند و یك دیواری ساخته اند كه هیچ ارتباطی ... یعنی آنجایی كه مربوط به اوست، حالا البته خب می‌رسیم به آنجایی كه یك وقت مربوط به مسائل كلی است، مربوط به مسائل اعتقادی است، مربوط به مسائل دیگر است، حالا راجع به آن اگر توفیق پیدا كردیم صحبت می‌كنیم، ولی آنچه كه به انسان می‌خورد، به انسان برمی‌گردد، حالا چه مطلبی را انسان گفته باشد، از نقطه نظر مطلب علمی، مطلب اخلاقی، بخواهد به او كسی ایراد بگیرد، این هم همین است. چون ایراد داریم تا ایراد، هر ایرادی یك جور است، یك ایرادش از همین قسم است، از همین پشم و از همین هوا و بادكنك و اینهاست، ولی خب یك ایراد، ایراد علمی است، ایراد علمی را خب انسان باید همیشه بپذیرد و به آن ترتیب‌

 اثر باید بدهد، ولی یك وقتی تا همان خط اول را نگاه می‌كند می‌بیند این ایراد كشكی است، این یك جای دیگرش درد می‌كند! باید آن را بگذارد در آن وادی، در آن قضیه كه بزند به عبا و نه اینكه تاثیر پیدا بكند، تاثر پیدا بكند، نه اینكه عكس العمل پیدا بكند، باید بگوید و بخندد.

 اینهایی را كه امام صادق می‌فرماید مربوط به این قسمت قضیه است، كه سخن پیداست، گفتارش هویداست، رفتارش نمایان است، انسان قشنگ می‌فهمد این مطلب، این نوشته، این رفتار، از چه مسئله‌ای ناشی شده، از چه انگیزه‌ای برخاسته، از چه داعی این قضیه به وجود آمده. تا این را متوجه شد آن چرا كه امام علیه‌السّلام به ما آموختند همان را بیاورد جلو: اگر ده تا بگویی یكی هم نمی‌شنوی، حالا برو صد تا بگو، برو وقتت را تلف كن، برو این طرف و آن طرف بگرد، برو با هر كسی می‌خواهی صحبت كن، برو با هر كسی می‌خواهی حرف بزن، برو هر كتابی را می‌خواهی ببین، برو هر نوشته و گفتاری را می‌خواهی نگاه كن، برو هر چه می‌خواهی جمع كن، ما كه فهمیدیم چه خبر است.

 اما حیف نیست كه بیایید این طرف بروی، آن طرف بروی، از این بپرسی، از آن بپرسی، یك چیزی پیدا كنی، یك تاییدی پیدا كنی، سوراخ و سنبه و مته به خشخاش بگذاری، بلكه یك مسئله ای بكشی بیرون، یك قضیه‌ای، كاه را كوه بكنی ... بابا به جای آن بیا حدیث عنوان را بخوان، حدیث عنوان این كه راحت‌تر است، زودتر به مقصودت می‌رساند، زودتر به مطلوبت می‌رساند، زودتر به مسئله و حقیقت مسئله، انسان را نزدیك می‌كند، بیا به روش بزرگان نگاه كن.

 وقتی كه در خدمت مرحوم آقا بودیم آن اخوی مكرم محترم آقا سید محمد صادق آمد به ایشان گفت آقا فلان كس كه در قم است راجع به شما (خیلی هم ناراحت بود، خب حرف ناصحیح و نامناسب و ناشایستی هم بود) فلان حرف را زده، ایشان غش غش و قاه قاه خندیدند: آقا از چی ناراحتی؟ این حرفها همه به این قبای ما (قبایشان آویزان بود، از جلسه برگشته بودند، جلسه عصر سه شنبه) می‌خورد، به من نمی‌خورد.

 یعنی واقعا، یعنی واقعا ما در سیمای ایشان یك همچنین چیزی را می‌دیدیم. ایشان بخواهند ناراحت شوند ...، بله خب انسان ناراحت می‌شود از اینكه چرا آن گرفتار است، از این ناراحت می‌شود چرا آن الان در این مسئله و در توهمات گیر كرده، بالاخره آن هم یك بشر است، آن هم یك انسان است، آن هم می‌تواند حركت كند چرا خودش را سقوط داده؟ چرا در آنجا گیر افتاده؟ یك مربی الهی برای آن ناراحت می‌شود نه برای خودش، امام حسین برای آنها ناراحت بود: ای بیچاره‌ها، ای كسانی كه در دنیا گرفتارید، من پسر پیغمبر، من امام شما، شما را می‌توانم به عرش برسانم، آمدید اینجا چه كار كنید؟ آمدید چه كار كنید؟ بیایید از من یك لباس بردارید ببرید، بابا بردار برو، آمدی خیمه ما اثاثیه ببری؟ سر یك گندم؟ سر یك كیسه گندم؟ سر هزار درهم؟ صد درهم؟ آمدی اینجا می‌خواهی مرا بكشی؟ بابا اگر قتل نفس جایز بود و خودكشی جایز بود من‌

 زودتر از اینها خودكشی كرده بودم و از دست شما رفته بودم و منتظر شما نمی‌شدم، خودكشی اگر جایز بود، جداً ها ... تا حالا دیگر رفته بودیم بابا می‌خواهی من را بكشی؟ خب بیا بابا، بیا زودتر بكش، خب بیا دیگر.

 من آمدم شما را نجات بدهم من آمدم شما را از اینجا كه هستید به خدا برسانم، هر كدام شماها، هر كدام شما را یك سلمان بكنم، هر كدامتان را یك مقداد بكنم، از من امام حسین برمی‌آید، از من پسر پیغمبر برمی‌آید، كه تو عمرسعد را سلمان فارسی بكنم، چرا اینجا گیر افتادی؟ چرا در اینجا ماندی؟ بیچاره، تو خیلی می‌توانی بالا بروی، تو خیلی می‌توانی اوج بگیری، نمی‌توانی؟ پس من نمی‌توانم اگر تو بگویی كه من نمی‌توانم غلط است. تو می‌توانی، بیا دستت را بده آن وقت ببین من پسر پیغمبر می‌توانم تو را ببرم یا نمی‌توانم، اگر نتوانستم بیا دامن رسول خدا را روز قیامت بگیر. این صحبت‌هایی كه امام حسین با عمرسعد می‌كرد برای چه بود؟ برای همین بود دیگر كه بگوید بدبخت، بیچاره، لشكر برای چه آوردی؟ برای اینكه من را بكشی؟ ما زودتر از اینها رفتیم، ما در این دنیا به عذاب زندگی كردیم، هر روز ما در این دنیا برای ما یك عذاب است، تو دنبال چه اصلا آمدی؟ دنبال چه مطالبی آمدی؟ دنبال چه حرفی و دنبال چه كاری آمدی؟ مگر من مثل تو هستم؟ مگر من مثل اینها هستم؟ مگر من جان دوست هستم؟ مگر من آدمی هستم كه بخواهم به دنبال دنیا باشم؟ هر یك روز دنیا برای ما یك عذاب است، در این دنیا زیادی داریم زندگی می‌كنیم، این دو روز هم كه هستیم به خاطر شماها هستیم، این دو روز را به خاطر شماها، به خاطر حرف زدن با شماها، به خاطر نشان دادن راه، به خاطر دستگیری، به خاطر اینكه كاری از دست ما بیاید برای شما انجام بدهیم، آن وقت شما می‌خواهی لشكر سی هزار نفره بیاوری كه ما را از بین ببری؟ این قضیه خنده‌دار نیست؟ توجه می‌كنید؟

 امام حسین این است ها، امام حسین می‌تواند همه افرادی كه آن سی هزار نفر هستند همه را بكند مقداد، همه را بكند اویس، همه، امام یعنی همین، امام یعنی كسی كه دست می‌گیرد و می‌برد به آن بالاترین نقطه، منتهی دستت را بده، دستت را بده، نفست را تسلیم بكن، پا جلو بگذار اگر نبرد روز قیامت بگو آمدیم نشد، آمدیم نرفتیم، توجه می‌فرمایید؟

 خب مطلب زیاد است و دیگر انشاللَه مجال برای فرصت‌های آینده، از خداوند می‌خواهیم كه ما را به این مطالب و به این مفاهیم و به این معانی كه بزرگان فرمودند، امام فرمودند، ما را متحقق كند و احساس بكنیم در این قضیه موفق بودیم، نه اینكه وقتی كه اینور بشود، آنور بشود، بالا و پایین بشود، بگوییم ا! پس معلوم می‌شود اینطور نبوده. خب این ا را از اول بگوییم، از اول دقت بیشتری داشته باشیم، از اول نسبت به مسائل این طرف و آن طرف ... بزرگان برای همین آمدند دیگر، برای همین آمدند، مطالب را برای همین در اختیار گذاشتند، مطالب را برای همین در این روح مجرد نوشتند، همین بوده كه ما امشب شب شنبه، شب اول ربیع الثانی سنه ١٤٣٨ بیاییم با دوستان از این مطالب بنشینیم بگوییم، اینها برای امشب ما گفتند، جداً می‌گویم، برای خود من، من وقتی كه ... شما باور نمی‌كنید، جداً من وقتی كه مطالب آقا را می‌خوانم واللَه قسم احساس‌

 می‌كنم این برای همین الان من است، برای همین الان، خب پس به آنها عمل كنم، این پدر ما با آن كبدش و با آن قلبش پس برای كی نوشته؟ با آن چشمش، به ایشان می‌گفتم آقا شما یك خرده از كارتان كم كنید، (وقتی كه چشمشان عارضه پیدا كرده بود) گفتند آقا سید محسن از یك خط آنچه كه نوشته‌ام نمی‌گذرم (با یك حال انشاء) از یك خط آنچه كه گفته‌ام نمی‌گذرم، اگر چه تمام بدنم را زیر ساطور خُرد كنند! خب اینها كه وقتی با این حال و با این موقعیت و با این وضعیت این مطالب را می‌گویند، خب پس اینها را گفتند، مطالب را در اختیار ما گذاشتند. انشاللَه از خدا هم بخواهیم كه خداوند توفیق عمل و پایداری و حركت در مسیر این اولیاء الهی را نصیب ما بفرماید.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. ١-" ما كُلُّ ما يعلَمُ يقَال" ضرب المثلى عربى است. پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله نيز مى‏فرمايند« ليس كل ما يعلم يقال و ليس كل ما يقال يكتب» هرچه مى‏دانى كه گفتنى نيست و هرچه كه گفتنى است، نوشتنى نيست. خصال شيخ صدوق [↑](#footnote-ref-1)
2. ١- پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله: امور همه در گرو وقت خود هستند. بحار الانوار، دارالكتب الاسلاميه، ج ٧٧، ص ١٦٥، ح ٢ [↑](#footnote-ref-2)